



بهترین جلوه‌گاه پیوند فلسفه با عمل فلسفه تعلیم و تربیت است

به کار بردن شیوه های تفکر اندیشه ورزانه و قضاوت‌های مستدل در حوزه اخلاق و ارزش های حاکم بر حیطه تعلیم و تربیت و تلاش برای ایضاح بهتر مفاهیم و شعارهای مطرح آن وظیفه ای است که انجام آن از اندیشمندان حوزه فلسفه تعلیم و تربیت انتظار خواهد رفت.

به کار بردن شیوه های تفکر اندیشه ورزانه و قضاوت‌های مستدل در حوزه اخلاق و ارزش های حاکم بر حیطه تعلیم و تربیت و تلاش برای ایضاح بهتر مفاهیم و شعارهای مطرح آن وظیفه ای است که انجام آن از اندیشمندان حوزه فلسفه تعلیم و تربیت انتظار خواهد رفت.

به گزارش خبرگزاری مهر، هیچ پرسشی در فلسفه دشوارتر از پرسش در باب ماهیت خود فلسفه نیست. همه ما بارها این جمله معروف را در کتابها یا کلاسهای درس فلسفه از زبان اساتید و فیلسوفان شنیده ایم. تردیدی در این نیست که متناسب با هر نوع فلسفه تعریفی خاص و مجزا از فلسفه وجود دارد که اغلب تا حد نفی و در تضاد با هر نوع تعریف دیگری از فلسفه قرار می گیرد، البته کسانی که درون یک فضای فلسفی تنفس می کنند و به کار فلسفیدن مشغول هستند تعریف خود را برترین و درستترین تعریف دانسته و لذا تعاریف دیگر را به چشم یک اشتباه و کجروی از راه راستین فلسفه به شمار آورده اند. به همین خاطر بر خلاف علوم دیگر هیچ گاه در یک کتاب مقدماتی فلسفه نمی توان به تعریفی جامع و کامل مورد توافق همگان در باب فلسفه اشاره کرد که شخص ناآشنا و مبتدی برای آشنایی با فلسفه به آن ارجاع دهد.

هیچ گاه نمی توان دشواری موقعیت یک استاد فلسفه را در سر کلاس درس فلسفه نادیده گرفت که از ارائه یک پاسخ صریح و فصل الخطاب به دانشجویانی که به عنوان یک حق بدیهی از او پیش هر چیز تعریف خود فلسفه را طلب می کنند بنا به دلایل فلسفی و البته به حق ناتوان است. هیچ نویسنده یا استادی با چنین مخمصه ای روبرو نیست. اینکه به راستی چرا هنوز نمی توان برای شروع فلسفیدن و دست و پنجه نرم کردن با انواع معضلات و بن بست های مهیب و طاقت فرسای فلسفی بر روی یک پله نخست تکیه کرد و با طرفین مقابل به توافقی حتی ضمنی دست یافت چندان بر اذهان خود دانشجویان فلسفه نیز آشکار نیست. به نظر بسیاری از اندیشمندان این که بتوان روزی بر این مساله فائق آمد، امری ناشدنی و حتی نامطلوب است زیرا هیچ پاسخ نهایی و معیاری برای تعریف فلسفه در بیرون از یک مکتب، ایسم یا پارادایم وجود ندارد. کنکاش در خصوص این مطلب، مد نظر این نوشتار کوتاه نیست.

این مقدمه ای بود بر این که پرسشی به همین اندازه دشوار و لاینحل و بی پاسخ و چه بسا به لحاظ روانی ناخوشایندتر برای اهل فلسفه این بوده است که فلسفه به چه دردی میخورد و قادر به گشودن کدام گره ناگشوده است. تقاضا برای تعریف دقیق فلسفه امری درون فلسفی است اما این پرسش دوم که بحث از کارآیی فلسفه می کند پرسشی بیرون فلسفی است، البته خود فلاسفه با این مسأله همواره مواجه و درگیر بوده اند اما منظور از بیرون فلسفی بودن آن به این معناست که این خواسته همواره از سوی کسانی مطرح شده است که از زمره متخصصان علوم دیگر به شمار آمده و حتی گاه بیش از این که بار پرسشی داشته باشد جنبه ای استهزایی به خود گرفته است.

اگر امروزه فرزندان تنومند و بالغ مادر پیر فلسفه خرج خود را از او جدا کرده و تنها از سر احترام به او می نگرند، نشان از آن دارد که جایگاه پیشین این معرفت به کلی و از اساس به چالش کشیده شده است. وقتی یک دانشجوی فلسفه با این پرسش نگران کننده مواجه می شود که چرا فلسفه میخوانی و فلسفه به چه کار تو و زندگی انسان ها می آید، او خود را بدجوری بی دفاع می بیند. هیچگاه نمی توان یک دانشجوی فیزیک را با چنین پرسشی به چالش کشید که اساسا طرح یک چنین پرسشی به واقع نشان دهنده ضعف خرد پرسش کننده است. حتی یک دانش آموز دبستانی به خود اجازه نمیدهد که درباره مفید بودن علوم و ریاضیات با آموزگار خود چون و چرا کند.

پرسش اساسی این است که چرا این مشکل و عدم وضوح تنها گریبانگیر فلسفه است و نه سایر معارف بشری. شاید شما هم بر این باور باشید که فواید و نتایج عملی و عینی و قابل مشاهده علوم تجربی و علوم ریاضی واضح تر از آن است که نیازی به بحث داشته باشد. همه ما در تمامی دقایق زندگی خود با محصولات و فراورده های این علوم در تماس هستیم. اما مشکل آن جایی است که این نوع پرسش از هویت و به چالش کشیدن وجود یک رشته یا شاخه ای از معرفت که روزگاری خود را برترین و علم اولی می دانست، حتی برای سایر علوم انسانی و حتی جالب تر از هنر و ادبیات مطرح نیست. کسی از خود نمی پرسد که شعر یا نقاشی به چه دردی میخورد. چرا باید به آموزش موسیقی یا مجسمه سازی پرداخت.

اصلا باور به وجود جهانی بدون سینما، نمایش، ادبیات، رمان، شعر، موسیقی و نقاشی کاملاً غیرممکن است. در خصوص ارزش این دستاوردهای هنری و ادبی بشر بسیار سخن گفته شده و نویسندگان و شعرا و هنرمندان غالباً از معروفترین و محبوبترین افراد یک جامعه به شمار آمده و در زمره مفاخر فرهنگی یک کشور به شمار می آیند. چند سال پیش در نظر سنجی از مردم بریتانیا درباره برترین و موثرترین چهره تاریخ آن کشور، ویلیام شکسپیر با فاصله ای زیاد نسبت به سایر رقبایش و حتی نیوتن در مقام نخست این نظرسنجی قرار داشت. در این مقوله سخن از فایده قطعاً ناظر به سود عملی هنر نیست، بلکه مهم تأثیرات شگرف و انکارناپذیر آن برای لذت بردن و دلچسبتر کردن زندگی برای آدمیان و حتی انتقال پیامهای اخلاقی، ارزشی، عاطفی، اجتماعی و سیاسی در گسترده ترین و تاثیرگذارترین شکل ممکن آن است.

اما چرا مردم چنین سهمی برای فیلسوفان قائل نیستند. آنها پیش از آن که منکر اهمیت این رشته باشند از اساس با نقش فلسفه در تأمین زندگی راحت تر برای بشر ناآشنا هستند. این رشته بر ابهت و برج عاج نشین چه ثمراتی برای زندگی زمینی در پی داشته است که نبود آن ما را با اشکال مواجه خواهد کرد. اگر مطالب مندرج در این رشته از جنس علم هستند که علوم تجربی خود این مسئولیت را به بهترین شکل انجام می دهند. اگر از ریاضی و محاسبات سخن گفته شده است که این موازی کاری برای چیست و اگر قرار است سخنی از معنویت و زندگی آن جهانی گفته شود که خب با نابترین شکل معرفت آسمانی یعنی دین و الهیات دیگر نباید دل به راهزنیهای این معرفت خوش داشت. پس به حق می توان پرسید که تو را به راستی به چه کار آید ای فلسفه.

بر این باورم که نقش فلاسفه و معلمان این حوزه در چنین سرنوشتی برای یکی از کهن ترین معارف آدمی بسیار پررنگ و تاثیرگذار بوده است. کسانی که درست بر عکس نیای خود سقراط، به جای آوردن این نوع از شناخت به دل کوچه و خیابان، و گره زدن زلف آن با قلب و اندیشه جوانان و علاقه مندان همواره با دوری گزینی و انزواطلبی فرصت این تبادل مهم و مفید را از خود و رشته شان دریغ کرده اند. اینان آن چنان درگیر مباحث فنی رشته خود شده اند که از اساس فراموش کرده اند دل سپردن به حل مسائل فلسفی هم چون سرهم کردن یک پازل هزار تکه یا حل جدول متقاطع به قصد تفنن یا فخرفروشی به دیگران نیست.

آنان که روزگاری در یونان باستان یا پیشتر از آن در شرق کهن بنیان چنین معرفتی را پی ریزی کردند از جان و دل آنرا خود زندگی می دانستند و نه تزیینی برای طبقه ای فاخر و جدا از مردم. سرنوشت ناخوشایند فلسفه در سرزمین ما نیز که گنجینه ای از سرآمدترین فیلسوفان جهان اسلام را در خود داشته نیز بی بهره از این قرنطینه خودساخته نیست، اما شاید برای کسانی که همواره در رصد افقهای دوردست به دنبال تلفیق این معرفت دور از زمین با دل مشغولی های کاملاً این زمینی هستند، هیچ حوزه ای جذابتر و پربازده تر از فلسفه تعلیم و تربیت نباشد. آن جایی که می توان از دستاوردهای فیلسوفان بزرگ برای پرورش و رشد نگرش و تفکر فلسفی بهره گرفت تا در یک تلاقی دنیوی برای حل مسائل کاملاً عملی حوزه ای گسترده و پر از مشکلات تعلیم و تربیت آستین بالا زد.

با نگاهی به سرفصلهای دروس این رشته و یا حوزه های مطالعاتی آن و به طور خاص در همایشهای برگزار شده در فلسفه تعلیم و تربیت می توان شاهد عناوینی هم چون تربیت، آموزش، یادگیری، تدریس، اخلاق حرفه ای و غیره بود که به خوبی نشان دهنده این است که این بار دیگر پای فلسفه درون دریایی از مسائل کاملاً ملموس و انضمامی تر شده است و فیلسوف و استاد و دانشجوی به واقع در پی بهبود و بهینه کردن اوضاع تعلیم و تربیت در این کشور هستند که سرمایه های ناب و انسانی سرزمین ما در بطن دستگاه عریض و طویل آموزش و پرورش نمی تواند فارغ از نوعی جهان بینی و فلسفه مشخص به سرمنزل مقصود برسد.

به کار بردن شیوه های تفکر اندیشه ورزانه و قضاوت های مستدل در حوزه اخلاق و ارزش های حاکم بر حیطه تعلیم و تربیت و تلاش برای ایضاح بهتر مفاهیم و شعارهای مطرح آن وظیفه ای است که انجام آن از اندیشمندان حوزه فلسفه تعلیم و تربیت انتظار خواهد رفت، لذا این سخن اگر از سر جانبداری و دل باختگی نباشد بهره ای از حقیقت را با خود به همراه دارد که بهترین جلوه گاه پیوند فلسفه با عمل در قیاس با سایر شاخه ها، رشته فلسفه تعلیم و تربیت است.

نویسنده: محسن بهلولی، دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه خوارزمی